

آن منافق با موافق در نماز از پی است زه آید، نه ن از (286)

در این بیت مولانا باز بر این مطلب تاکید دارد که هرگز نباید شباهتهای ظاهری دو چیز ما را به اشتباه اندازد. منافق و موافق (مومن) هر دو ظاهراً به نماز می ایستند ولی نماز مومن از روی احساس نیاز به ارتباط با پروردگار است، در حالی که نماز منافق برای حقیقتی و فریب دگر است.

در نماز و روزه و حج و زکات با منافق، مومنان در برد و باخت (287)

مومنان را برد باشد عاقبت بر منافق، مات اندر آخرت (288)

مومنان در همه چیز امتیاز از جمله نماز و روزه و حج و زکات با منافقان در حال مبارزه هستند و مسلماً در نهایت برد به مومنان خواهد بود و منافقان مات و نابود خواهند شد.

گرچه هر دو بر سر یک باز اند هر دو با هم مروزی و راز اند (299)

اگرچه ظاهر کار مومن و منافق با هم شبیه است و به نظر می رسد هر دو در یک بازی شرکت دارند اما به اندازه‌ی کسانی که در شهر مرو زندگی می کنند با کسانی که در شهری زندگی می کنند از یکدیگر فاصله دارند. این فاصله‌ی مردم مرو از مردم ری که به صورت ضربالمثل در مورد دو چیز دور از هم و مخالف به کار می رود، هم می تواند برگرفته از دوری این دو شهر از نظر جغرافیایی باشد، و هم اشاره به دوری مرام و مذهب اهل این دو شهر از یکدیگر باشد، زیرا مردم مرو از سنی مذهبهای متعصب بودند، در حالی که مردم ری نسبت به تشیع تعصب می ورزیدند.

هر کی سوی مقام خود رود هر کی بر وفق نام خود رود (290)

در پایان این بازی هر کدام (مومن و منافق) مطابق حقیقت نام خود به جای اصلی خود می رود. مومنان به بهشت می روند و منافقان در پستترین مرتبه‌ی دوزخ جای می گیرند.

مومنی خوانند، جانش خوش شود و منافق، تیر و پر آتش شود (291)

نام او، محبوب از ذات وی است      نام ا بن، مبعوض از آفات وی است (292)

م م و واو و م م و نون تشریف ن است      لفظ "مومن" جز پی تعریف ن است (293)

گر منافق خواندش، ا بن نام دون      همچو کژدم م خلد در اندرون (294)

گر نه ا بن نام اشتهاق دوزخ است      پس چرا در وی مذاق دوزخ است (295)

در ا بن ابیات مولانا با تفصیل به شتری به فرقه‌های ذاتی مومن و منافق پرداخته است تا مبدا کسی گول ظاهر را بخورد و آن دورا کسان بدانند. او میگوید: "هر کسی را مومن خطاب کنند خوشحال می‌شود و اگر او را منافق بخوانند، بس آزار خشمگین می‌شود. پس برای این نامگذارها ملاک و دلیل وجود دارد و دلیل و ملاک آنها هم به ذات اشخاص بر می‌گردد نه به ظاهر آنها و ظاهر اعمالشان. اگر کسی را به واقع مومن بخوانند، این محبوبیت نام او در حقیقت از ذات او سرچشمه می‌گردد، و آن را هم که منافق می‌نامند به دلیل آفاتی است که در خود دارد و به دیگران نیز ضرر می‌رساند. یعنی این چهار حرفی که کلمه "مومن" را تشکیل داده است، یک امر ظاهری و تشریفاتی نیست، بلکه برای این واقعیت وجودی مومن است. در نتیجه، با این نام را برای تعریف و شناساندن یک مومن حقیقی به کار برد. اگر انسان مومن را منافق بخوانی، این کلمه پست مانند زشتی عقرب اندرون او را می‌آزارد. اگر این نام "منافق" از صفتی دوزخی گرفته نشده است، پس چرا شخص منافق دوزخی طبع است؟ (توضیح این که جهنم جای کشمکش و دعواست، برخلاف بهشت که محل سلام و آسودگی است، پس کسی که اهل بهشت است در این جهان نیز خصوصاً با بهشتی در اخلاق و رفتار خود دارد، از جمله این که اهل سلم و سلام است و با ایمان خود به دیگران نیز آسودگی می‌بخشد. این مومن تو جهانی است، برخلاف جهنم‌ها که در این دنیا نیز خود به تنهایی تجسم همه خصوصیات جهنم از جمله نفاق و حقستیزی و کشمکش هستند.) بنابراین، کلمات و حروف به خودی خود زشت نیستند، بلکه مصداق آنهاست که یکی را خوب و زیبا می‌کند مانند "مومن" و یکی را بد و زشت همچون "منافق". مانظور که تلخی آب در این از خود آب است، نه از ظرفی که آب را در آن می‌ریزند.

حرف ظرف آمد، در او معنی چو آب      بحر معنی، عنده ام الکتاب (296)

بحر تلخ و بحر شیرین در جهان

درم انشان برزخ لا بغان (297)

در این دو بیت، مولانا به این مطلب اشاره می‌کند که در ای معنویت و معرفت که همان ام‌الکتاب باشد، نزد خداوند است و انسانهای خوب و بد در این عالم مانند آبهای شیرین و شور در اها به ظاهر شبیه یکدیگر و در کنار هم هستند اما به خواست و اراده‌ی الهی، هر یک به راه خود می‌روند و حد فاصلی در بین آنها وجود دارد که همان ایمان مومنان و حق‌قت ذات افراد است که آنها را از یکدیگر متمایز می‌کند.

وآنکه این هر دوز یک اصلی روان برگذرزین هر دو، رو تا اصل آن (298)

یعنی اگر می‌خواهی به سوی اصل و مبداء بروی با خدا از این ظواهر گذر کنی و بدانی که همهی این آدمهای خوب و بد مخلوق یک خدا هستند.

زَرِّ قلب و زَرِّ کبود در آید بی محک هرگز ندانی ز اعتبار (299)

هر که را در جان، خدا بنهد محک هر که را باز داند او ز شک (300)

مولانا بار دیگر به اهمیت نقش پدر و مرشد اشاره می‌کند و می‌گوید: "همانگونه که بدون سنگ محک نمی‌توان طلای تقلبی را از طلای خالص باز شناخت، بدون پدران راه حق نیز که خداوند محک تشخیص از بد را در درون آنها قرار داده، نمی‌توان از گمراهی نجات یافت.

در دهان زنده خاشاکی جهد آنگه آرامد که به روش نهی (301)

در هزاران لقمه یک خاشاک خرد چون در آمد، حس زنده پی ببرد (302)

قبلاً مولانا فرمود که پدران حق کسانی هستند که خداوند حس خاصی در درون آنها نهاده است که خوب و بد را از هم تشخیص می‌دهند و حالاً می‌گوییم مثل آنان نسبت به کسانی که بهره‌ای از حققت نبرده‌اند، مثل انسان زنده و مرده است

که اگر در بن هزاران لقمه شب به هم، خاشاکی در دهان انسان زنده وارد شود، او تشنه می‌دهد و تا آن را از دهان بیرون نیاورد، از پای نمی‌نشیند. اما انسانی که بوی از معرفت نبرده است، مانند مردهای است که هر چه خاشاک در دهان او برزند، حس نمی‌کند و تلاشی هم برای دفع آنها نمی‌نماید.

پایان